سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 22

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ) [1]

اجمالاً آن کسی که هیچ‌گونه نقص و کمبود و عیبی ندارد، منحصراً خداست. فقط و فقط خدای متعال است که هیچ نقیصه و کمبود ندارد و حالت منتظره‌ای برای ذات مقدّسش نیست. امّا غیر خدا از شخص خاتم الانبیاء9 که صادر اوّلند و حجاب اعظمند و از ایشان در عالم، وجودِ بزرگ‌تر و کامل‌تری خلق نشده و نخواهد شد، از ایشان تا برسد به ذرات هبائیّه و هوائیّه همه ناقصند. هیچ معطّلی ندارد.

«امکان» خودش نقص است. امکان، فقر است. امکان، احتیاج و نیازمندی است و حاجت و فقر بالاترین نقص‌هاست. خاتم الانبیاء9 ممکن است، واجب نیست. وجود خاتم الانبیاء9 فیض است از خداوند متعال. آنی که ذاتش مرهون احدی نباشد فقط خداست. پیغمبر «خود آ» نیست «غیر آ» است، یعنی از ناحیه غیر آمده. یعنی مبدأ دارد. یعنی مبدأ دارد. موجِد دارد. خالق دارد. وقتی این طور شد، گداست. منتهی گدا داریم تا گدا. پادشاه گدا که هیچ نداشته باشد ته خانه‌اش را بتکانند صد برابر ما دارد. يك حاج آقایی است مي‌گویند گدا شده. او بر فرض گدا شود دو تکّه باغ که در شمیران دارد. هفت نفر را اداره مي‌کند. وقتی مي‌گویند «گدا» یعنی يك پتو که بالایش بیندازد ندارد. آخوند که گدا شد اینست؛ یعنی هیچ. امّا شاه اگر گدا شد، او تازه گدا هم که بشود يك تکّه قالی فلان گوشه‌اش صدهزار تومان مي‌ارزد. این مِن باب مَثَل.

خاتم الانبياء9 گدای به خداست، من هم گدای به خدا. امّا از این گدا تا آن گدا از زمین تا آسمان فرق دارد. او گداست که یك ذرّه خاك پای اسب سواري‌اش به میلیاردها درجه بر من شرف دارد. علی7 گدای خداست، من هم گدای خدایم. امّا فرق است بین این گدا و آن گدا. خاك فرش قنبر، غلام علی7، بر من شرف دارد. خلاصه کامل علی‌الاطلاق منحصر به خداست. وقتی این طور شد، خدا برای منّت و تفضّل وجود بر ماسوی، ماسوی را آفریده. آفریده که چه کند؟ آفریده که خودش بهره‌ای ببرد؟ ابداً! حاشا و کلاًّ! پس برای چه آفریده؟ برای این که بهره برساند. هر ممکنی که آفریده خدا شد، خدا برای آنکه به او بهره برساند او را آفریده است.

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

برای بهره‌رسانی است. برای افاضه فیض است. پس باید طرف نسبت به آن بهره، ناقص باشد تا خدا بهره را به او برساند. منطق علمی مطلب را فضلاء به دست آوردند که چه گفتم. بنابراین خاتم الانبیاء9 تا در عالم وجود است، خاتم الانبیاء9 گدای خدای ودود است. تا در عالم هستی است که نهایت ندارد و لایتناهی است، إلی‌الأبد خاتم الانبیاء9 گدای خداست. باید فیض بگیرد و خدا به او فیض بدهد. اگر کامل علی الاطلاق باشد فیض رساندن معنا ندارد.

فیض رساندن در زمینه‌ایست که مستفیض فاقد فیض باشد تا آن فیض را به او بدهند. من باید برهنه باشم تا لباس به من بدهند. اگر لباس داشتم لباس پوشیدن معنا ندارد. پس هر که فیض از خدا مي‌گیرد فاقد آن فیض است. خدا به او آن فیض را مي‌دهد. خاتم الانبیاء9 إلی‌الأبد نادار خداست و لو پشّه خانه خاتم الانبیاء9 به میلیارد درجه از من بزرگتر باشد، امّا خودش نسبت به خدا گداست، ناقص است. هی باید بدهند. هی باید بدهند. تا کی؟ «تا» ندارد. إلی‌الأبد.

یك نکته اینجا برای اهل علم عرض کنم. ما ظاهراً بلکه باطناً رجّاله عوام چیزنفهم در این مجلس نداریم. فضلای مجلس، این حرف‌هایی که حکما گفته‌اند، و از بالا تا پایین‌شان از افلاطون تا ملاصدرای شیرازی تا حاج ملاهادی سبزواری گفته‌اند نفهمیده‌اند. حاج ملاّ هادی که مقلِّد است. بنده خودم در رتبه حاج ملاهادی استنباط حَکَمی و فلسفی دارم. هر چه ملاصدرا گفته حاج ملاهادی همان‌ها را گفته. از افلاطون تا ملاصدرا، همه گفته‌اند و نفهمیده‌اند. همه مي‌گویند عالم آخرت، عالم ترقّی و تنزّل نیست. «صُوَرٌ عاریةٌ عن المواد، خالیةٌ عن القوّةِ و الإستعداد.» مي‌گویند آن عالم، عالم فعلیّت محضه است و در عالَمِ فعلیّت محضه، ترقّی و تنزّل و تصاعد، همه غلط است. چون

ترقّی، ماده قابل ميخواهد و او هيولاست. در آن عالم، هيولا نيست و در اين عالم است. از اين شرّ و ورها كه به يك پول ارزش ندارد. همين حكما بودند كه به افلاك قائل بودند. «كپلر» و «كپرنيک» آمدند و تمام طبقات افلاكشان را به هم زدند. چهار عنصر بيشتر قائل نبودند. حالا صد تا عنصر بيشتر پيدا كرده‌اند. چطور كه حكمت طبيعی‌شان به باد داده شد، حكمت الهی‌شان را هم جعفربن محمّدالصادق7 به باد داد. تمام آن‌چه درباره عالم آخرت گفته‌اند بی‌ربط است. چه كسی گفت قوّه حامله و مستعدّه بايد هيولای جوهری باشد؟! در اصل «هيولا» حرف است.

خير! عالم آخرت هم عالم ترقّی است. به قاری قرآن در بهشت ميگويند: «اقْرَأْ وَ ارْقَ» [2] قرآن بخوان و بالا برو. يك آيه قرآن ميخواند يك جلوه خدا بر او ميشود. اين قرآن ميلياردها جَلَوات دارد. اين قرآن كلام خداست. «كلام خدا» جلوه خداست. جلوه خدا، حدّ ندارد. عدّ ندارد. مرز ندارد. حصار و بارو ندارد. جلوه خدا غيرمتناهی است. قرآن، جلوه حضرت سبحان است. به قاری قرآن ميگويند آقا شيخی كه در دنيا قرائت قرآن ميكردی، حالا بيا. عجب انيسی گير تو آمده. بيا در بهشت مدام يك آيه بخوان، يك درجه بالا برو. يك آيه ميخواند يك تجلّی خدا بر او تازه ميشود. به تجلّی تازه و جديدی مقامی تازه پيدا ميكند. چند سال؟ هزار سال؟ خير! صدهزار سال؟ خير! إلی‌الأبد. مدام قرآن ميخواند، مدام بالا ميرود. اين مال ماست.

آن وقت همين طور و به همين نسبت حضرت خاتم الانبياء9 آن بزرگوار هم درجه به درجه بالا ميرود. مدام ترقّی ميكند. خدا يك حبيب دارد. خدا يك معشوق دارد. يك محبوب دارد. تمام عوالم را به طاق ابروی او خلق كرده است. همه را دور كاكل او ميچرخاند. همه وجود را برای خال پهلوی لب پيغمبر آفريده است. آسمان و زمين و عرش و كرسی و لوح و قلم و ملك و فلك و جنّ و انس و دنيا و عقبی، همه به خاطر گل روی اين پيغمبر آفريده شده است. حالا فرصتش را ندارم و الاّ كمی شرح ميدادم. هر كدام از اينها از يك نظری به انتساب به آن پيغمبر آفريده شده‌اند. بهشت تفريحگاه نوكران پيغمبر است. پيغمبر محبوب خداست. شما بچّه‌ات را دوست ميداری يك باغچه در شميران برايش تهيّه ميكنی كه سالی يك نوبت ميخواهد رفقايش را دعوت كند. از اين رديف باغچه‌ها برای نوكران محبوبش يعنی نوكرهای اين پيغمبر، خدا اين‌قدر آفريده، الی ما شاءالله. برای اينكه نوكرهايش تفريح كنند باغچه‌ها خلق كرده، جنّات خلق كرده. اين جنّت برای ما باغ است و برای آن سرور باغچه است. جهنّم محلّ حبس و محلّ زجر زندانيهای مخالف پيغمبر و مخالف نوكرهای پيغمبر است. مَلَك‌ها پروانه‌های پروازكننده دور شمع پيغمبرند. همين طور از بالا بگير تا پايين، همه را به گل روی او آفريده است. هر چه را ميخواهد، برای او ميخواهد.

لذا آن‌چه مال پیغمبر باشد و متعلّق به پیغمبر باشد، خدا هیچ دریغ ندارد. الآن اگر یك كافری هم بگوید «اللَّهُمَ صَلِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» خدا این صلوات را از كافر هم قبول مي‌كند. مي‌دانید معنی صلوات چیست؟ یعنی بار خدایا! توجّه كن به پیغمبرت محمّد9 و آل محمّد:. توجّه خدا هم تجلّی خداست، افاضه خداست و آن عین بالا رفتن و قرب پیغمبر9 به خداست. چون خدا او را دوست مي‌دارد. من باب مَثَل؛ تو آقازاده‌ات را دوست مي‌داری. دشمن بچّه‌ات مي‌گوید آقا یك جفت از این گالش‌های اتریشی كه آمده برای بچّه‌ات بخر. مي‌گویی خیلی خوب. حالا او به چه نظر مي‌گوید؟ به هر نظری شما دلت مي‌خواهد. این شد بهانه كه هر چه بخواهی به بچّه‌ات برسانی. خدا بر خاندان پیغمبر، بی‌بهانه تجلّی مي‌كند، چه برسد به بهانه. این دعا را مستجاب مي‌كند. مستجاب شدنش اینست كه خدا به پیغمبر توجّهی مي‌كند و پیغمبر بالا مي‌رود. در تشهّد مي‌خوانی «وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ» در یكی از صلوات‌های بر پیغمبر است كه: «اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسِيلَةَ وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ» [3] این وِزّ و وِزهای حكماء كه آن عالم، عالم فعلیّت محضه است و ترقّی معنا ندارد به درد خودشان مي‌خورد. در آن عالم هم ترقّی است و هم تنزّل. هم صعود است به درجات بهشت است و هم تنزّل به دركات جهنّم. این را به گُل روی فُضلای مجلس گفتم.

در نشأه نور، پیغمبر قابل ترقّی است، در این نشئه هم به طریق اولی. آن وقت خدا انبیاء و اولیاء و پیغمبر اعظم را و علی7 را همین طور تا امام زمان7 به دنیا آورد كه اینها را كامل كند. اینها را به دنیا آورده كه ترقّی كنند و بالا بروند. پیغمبر هم بالا برود. پیغمبر همه چیز را باید داشته باشد. به نسبت من و شما همه چیز را دارد، امّا نسبت به خدا هیچ ندارد. پیغمبر نسبت به ماسوی الله كامل است، امّا نسبت به خدا ناقص است و محتاج صرف است. او را به دنیا مي‌آورند، تا به او افاضه فیض كنند و او را در سایه عبادت‌ها، در سایه ریاضت‌ها، در سایه رنج و مشقّت‌ها پرده پرده بالا ببرد. هر رنج و مشقّتی یك ترقّی برای پیغمبر مي‌دهد. گوشت را تا به آتش نگیرند پخته نمي‌شود، قابل خوراك بشر نمي‌شود و در سیر صعودی و تصاعدی انسان وارد نمي‌شود. تا دانه گندم را در زیر زمین به فشار نیاورند، به آزار حرارت و رطوبت و به فشار آب و خاك مبتلا نكنند، او شكافته نمي‌شود، تنه درخت نمي‌شود، شاخ و برگ و گل و سنبل نمي‌دهد. دانه گندم زیر زمین باید فشار ببیند. شكمش را باید پاره كنند. اگر شكمش را پاره نكنند شیره‌های مغز او بیرون نمي‌آید. از طرف بالا شاخه نمي‌شود. از طرف پایین ریشه نمي‌شود. باید با خنجر طبیعت شكم این دانه را پاره كرد. وقتی پاره شد خون دلش بیرون آید. خون دل گندم چیست؟ آرد داخل گندم است. آرد منجمد است.

حرارت و رطوبت زمین باید او را مایع کند. بعداً يك كارد به شكم دانه گندم بزنند و خون دلش بیرون بیاید. يك مقدار برود پائین ریشه بشود تا بتواند خوراك بخورد. يك مقدار بیاید بالا جوانه بشود و ریزه ریزه از این سر غذا بخورد و از این سر بلند شود. چون سر درخت، ریشه درخت است، نه شاخه درخت. شاخه دم درخت است. پای درخت است. شاهد بر این مطلب اینست که هر شیئی را وقتی سرش را ببرند از بین می‌رود. اگر سر شاخه درخت را ببری از بین نمی‌رود. ولی اگر ریشه‌اش را قطع کنی از بین می‌رود. پس سر درخت، ریشه درخت است. پای درخت، شاخه درخت است. به عكس من و شما می‌باشد. آن وقت این شیره، این مایع، این خون دل يك مقدارش می‌رود زمین دهن می‌شود برای درخت كه خوراك بخورد. يك مقدار می‌آید به طرف بالا و جوانه می‌شود، سبز می‌شود، بزرگ می‌شود، گردن‌کلفت و به قول عرب‌ها عریض‌الوساده می‌شود. تنه پیدا می‌كند. بالا می‌آید. شاخه می‌شود. شاخه، خوشه می‌شود. خوشه، هفتاد یا هفتصد دانه گندم می‌دهد. پس این فشارها آن دانه گندم را کامل کرد. آن فشارها دانه گندم را يك بر هفتاد کرد، يك بر هفتصد کرد. آن دانه گندم را پربرکت و پرخیر کرد.

عالم وجود همه‌اش همین طور است. رفقا! زحمت و رنج‌ها اغلب برای تکمیل این طرف است. خدا كه با كسی دشمنی ندارد. این كار آدمی كه اندك وجدان داشته باشد نیست كه يك نفر بی‌گناه را به زجر و عذاب بیندازد. تعالی الله عن ذلك علوّاً كبیراً. این يك كلید معرفت بزرگی است كه به دستتان دادم. خدا اجلّ است از اینكه مرا بی‌گناه به دنیا بیاورد برای آزار کردن. آخر از آزار کردن من چه لذّتی می‌برد؟! آدم اراذل این کار را نمی‌کند. پس این فشارهایی كه به ما می‌دهد همه رحمت است. این زحمت‌ها همه‌اش عنایت است. زیر هر زحمتی هزاران رحمت است. «تحت كلّ بلاء ولاء.» زیر هر بلا يك دل و محبّتی است.

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشكست لیلی

این شکستن ظرف برای اینست كه من ناراحت شوم و در ناراحتی کامل گردم. کمال در اینست. در عالم دنیا، راه كمال این زحمت‌هاست. لهذا «البلاء موكل بالأنبیاء، ثمّ بالأولیاء، ثمّ بالأمثل فالأمثل.» [4]

هر كه در این بزم متقرّب‌تر است اصل ذاتش جود و داد و بخشش است می‌دهد جان را فراقش گوشمال گر عتابی کرد دریای کرم

جام بلا بیشترش میدهند هر بر وی چون غباری بر غِش است تا بداند قدر ایّام وصال بسته کی گردند درهای کرم

موج رحمت آمد و تو را برداشت به ساحل رنج و شکنج انداخت. مگر خیال میکنی بد است تو را به ساحل میرساند. تو را به خشکی میرساند. تو را به باغ و بستان میرساند. «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» جلو هر غضبی يك رحمتی است. دنبال هر غضبی هم يك رحمتی است. خدای متعال یکی از مفاتیح بزرگ کمال را زحمت و رنج قرار داده است.

نابرده رنج گنج میسّر نمیشود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

لهذا همه انبیاء: به رنج افتادند. همه انبیاء به شکنجه افتادند. يك پیغمبر را به من نشان بدهید که برابر یکی از پادشاهان خوشگذرانی کرده باشد. برابر یکی از اشراف و اعیان خوشگذرانی کرده باشد. يك پیغمبر را نمیتوانید به من نشان بدهید. سلیمان حشمت الله در تمام دوران عمرش يك روز خواست خوش بگذراند. دستور داد احدی امروز پیش من نیاید. بالای قصر سلطنتی میروم که به شهرستان و نقاط اطراف پایتخت مشرف است. میخواهم از آنجا استفاده کنم و نفسی به راحتی بکشم. عصایش را برداشته، انگشتر به انگشتش کرده، بالای بام قصر آمده و تکیه داده است. به شهر اورشلیم يك تماشا کرد. يك تماشا به اطراف اورشلیم. (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ) [5] این سلطنتی است که خدا به سلیمان داده. به محض اینکه تکیهاش را داد، حضرت عزرائیل سلاماللهعلیه تشریف آورد.

مرحوم حاج آقا حسین قمی (خدایا! الآن از مجلس ما به روح این بزرگوار طبقهای نور را برسان.) استاد من است. پنج شش سال پیش ایشان درس خواندهام. مرد بزرگواری بود. به عزرائیل باج میداد. یعنی وقتی میرفت به حرم، نیابت میکرد برای عزرائیل. عن جناب عزرائیل «السّلام علیك یا علی بن موسی» میفرمود. اینها جلو چشم عزرائیل را میگیرد. هر جور آدمی باشد همه از عزرائیل میترسند.

يك مرتبه حضرت عزرائیل آمد «السّلام علیك یا حشمت الله» کیستی؟ من گفته بودم احدی نیاید. آهای چه کسی در را باز کرد؟! گفت تکان نخور. بنده بدون اجازه وارد میشوم. از دربار سلطنتی گرفته تا خانه فلان لات فقیر. تو کیستی بیاجازه آمدی؟! نمیشناسی بنده را؟ بنده را صاحب خانه فرستاده. من عزرائیل هستم. نبضهای حضرت سلیمان7 نشست. کاری، فرمایشی دارید؟ گفت بله؛

آمده‌ام قبض روحت كنم. يك آن نگذاشته بر او خوش بگذرد. هيچ نبی و هيچ ولی نداريم كه در دنيا عيش و نوش مهنّا، لذائذ مرتّب، كيف و عيش‌های منظّم داشته باشد.

آيا مي‌شود گفت كه خدا با انبياء دشمن است؟ العياذ بالله! آيا مي‌شود گفت خدا نمي‌تواند از انبيا رفع بلا كند؟ العياذ بالله! پس چه چيز است؟ خدا عمداً اينها را به آزار مي‌اندازد. چرا؟ مگر خدا از آزار اينها كيف مي‌كند؟ نه اين آزار كليد ترقّی اينهاست. اين رنج، كليد گنج اينهاست. «كباب پخته نگردد مگر به گرديدن.» هی گردش مي‌كنند. حرّ و برد عالم طبيعت، رطوبت و يبوست عالم كثرت، رنج‌ها و شكنجه‌ها و آزارها می‌بينند. مثلاً يك زن بدی مثل زن حضرت لوط7 به او مي‌دهند. (وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِ نَبِيٍ عَدُوًّا شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ) [6] چرا؟ چون اين آزار، كليد ترقّی اوست. كليد كمال اوست. انبياء را به دنيا مي‌آورند كه آزار بشوند. اولياء را به دنيا مي‌آورند كه آزار بشوند. آزار دنيا هزار و يك چشمه دارد. سرمايش، گرمايش، خشونتش، يبوستش، رطوبتش، گرسنگي‌اش برهنگي‌اش، فقرش، عجزش، گره‌های كارش، همه اين‌ها رنج و شكنجه است.

از فرمايشات حضرت علی7 است كه:

«دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ، لَاتَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَايَسْلَمُ نُزَّالُهَا، أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ، وَ تَارَاتٌ مُتَصَـرِّفَةٌ، الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ، وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ، وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ، تَرْمِيهِمْ بِسِهَامِهَا، وَ تُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا...» [7]

دنيا دار رنج است جز برای كسانی كه خدا رهايشان كرده و نمي‌خواهد كامل‌شان كند. (كفّار و ملحدين) اين‌ها مقدّمه مطلبم بود. آن وقت چرا پيغمبر خاتم را آوردند؟ برای اينكه رنج بكشد تا در اثر رنج، گنج گير او بيايد. او هم بگويد «يا الله! يا ربّ! اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُون» دست به دعا بلند كند. خودِ دست به دعا بلند كردن، كمال خاتم الانبياء9 است. رنج‌ها، باعث ترقّی وجودی آن بزرگوار است. سنگ‌هايی كه به پيشانيش مي‌خورد، فحش‌هايی كه مي‌شنود، حرف‌های بدی كه به او مي‌زنند، مجنونش مي‌گويند، ساحرش مي‌گويند، كذّابش مي‌گويند، اينها برای دل درد است و به هر دردی يك وَردی، به هر زحمتی يك رحمتی، به هر كلفتی يك الفتی، به هر سختی و مشقّتی يك انس و لذّتی از خدا براي او پيدا مي‌شود. اين را فهميديد.

آن وقت كمالات دنيا و آخرت جور ديگر است. در دنيا مفتاح كمال، زحمت است و در آخرت مفتاح كمال، آسايش و لذّت است. آن وقت پيغمبر كه اينطور شد، ائمّه هم همين طور می‌شوند. علی7

وقتی شمشیر به سرش خورد، چه گفت؟ فرمود «فُزْتَ وَ رَبِ الْكَعْبَةِ» عجب شمشیری بود مرا به خدای كعبه فائز كرد.

در بلاها مي‌برم لذّات او عشق شمشيری كه برسر مي‌زند

مات اويم مات او حلقه وصل است بر در مي‌زند

اين بود كه شمشير آمد گفت «فُزْتَ وَ رَبِ الْكَعْبَةِ» به اين ضربت مغز من، دقّ الباب ملكوت و جبروت و لاهوت شد. در را به روی علی7 باز كردند. (ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ) [8] علی! بيا بيا. اين را دانستی؟

حالا فائده امام زمان7 در غيبت چيست؟ ديروز گفتم مگر خيال مي‌كنی او را برای من و شما آورده‌اند؟! عيناً مثل اينست كه پرتقال‌های نمره يک شهسوار، گلابي‌های نمره يک نطنز را تهران بياورند برای اينكه اعيان و اشراف بخورند، آن وقت سه چهار تا از آن پشّه‌های كذايی لنگِ كورِ ميكروبی، اين‌ها وز وز مي‌كنند. تا آوردند سبد گلابی را هنوز خرابی نكرده، بردند در گرمخانه. پشّه بگويد اين گلابي‌ها فايده‌اش چيست؟ من كه از او بهره نمي‌برم. وز وزت را كم كن، پشّه! مگر گلابی را برای تو آوردند. گلابی را آوردند كه به معشوق بخورانند. تو كيستی اينجا؟!

ما همان پشّه‌ها هستيم. مگر خاتم‌الأنبياء9 را برای ما پشّه‌ها آوردند. مگر امام زمان7 را برای ما پشّه‌ها مي‌آورند. او را برای خودش مي‌آورند كه در مراتب كمال صعودی سيرش بدهند. او را به مراتب كمال تصعيد دهند. دنيا مانند يک قَرع و انبيق است برای تصعيد لطائف وجود پيغمبران و ائمّه و اولياء و بزرگتران. آن‌ها را اينجا آوردند تا دلشان را بسوزانند، آبشان كنند تا بالا بروند و ارواح لطيفه‌شان تصعيد شود. آن وقت امام زمان7 را آوردند.

در اين كار اوّل فايده‌اش در غيبت برای خود حضرت است. هر چه غيبت طولانی بشود امام زمان7 بالا مي‌رود، ترقّی مي‌كند. امام زمان7 مگر نقص دارد؟ نسبت به بنده و شماها خير؟ نسبت به ماسوی الله نقص ندارد ولی نسبت به خدا عين نقص است، پيش خدا صفرِ صرف است. اگر چه يك سم اسب او از من كامل‌تر است، ولی همين امام زمان7 نسبت به خدا گدا است. نسبت به خدا كمبود دارد. خدا مدام او را بالا مي‌برد. راه بالا بردنش چيست؟ رنج‌ها و شكنجه‌ها در پس پرده غيبت است. می‌بيند شيعه‌اش را آزار مي‌كنند. نمي‌دانيد امام زمان7 به همين شيعه چقدر علاقه دارد. باور كنيد آنچه را من مي‌گويم حرف خالی نپنداريد. اين حرف‌ها اغلب پشتش به كوه بند است. همين شيعه فاسق فاجر را كه پيوند ولايت به مقام مقدّس حضرتش دارد، به قدری همين شيعه را

حضرت دوست مي‌دارد. رنج اين‌ها دل حضرت را كباب مي‌كند. غم و غصّه اين شيعه، حضرت را ناراحت می‌كند. آن وقت در پس پرده غيبت است، می‌بيند دوستانش آزار مي‌شوند، می‌بيند شيعيانش در فشارها و در سختي‌ها به او ملتجی مي‌شوند و او هم نمي‌تواند جلو بگيرد، چون اجازه ظهور به او نداده‌اند. اين رنج‌ها حضرت را بالا مي‌برد. چون امام زمان7 يك مقام عظيمی دارد. در دعای ندبه بخوانيد: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدِ عِزٍّ لَا يُسَامَى» جان من به قربان تو ای آقايی كه خدا يك پرچم عزّت و لوای بزرگواری برای تو بسته است كه بالا دست ندارد. بايد دنيا را به كلمه توحيد بياورد. بايد عدل همگانی را در تمام نقاط دنيا بگستراند. اين بايد خيلی كامل عيار باشد. به اين غيبت، عيار آقا بيشتر مي‌شود. لذا آن روزها به شما گفتم صد و چند روايت از پيغمبر و ائمّه: داريم مبنی بر اينكه حضرت بقيّةالله7 -موعود اسلام- طول غيبت دارد. اين طول غيبت، مزيد درجات كمال اين بزرگوار است. فائده غيبت اوّل برای خود اوست. اين فائده وجودش «فی نفسه لنفسه» است.

امّا فائده ايشان برای ما چيست، ان‌شاءالله باشد برای روزهای بعد. خدايا به حقّ اميرالمؤمنين7 پيوند ولای ما را به امام زمان‌مان محكم‌تر بفرما.

سيّد حلاّوی يك قصيده‌ای راجع به حضرت بقيّةالله7 گفت و خطاب و عتاب‌هايی نسبت به حضرت دارد. ظاهراً شيعه‌ها به شكنجه‌هايی مبتلا شده بودند. قصيده شكوائيّه‌ای گفت كه يابن العسكری7 شيعيانت را زدند. اينچنين كردند. تا كی پشت پرده غيبتی؟ دو سه نفر از اخيار و ابرار، شب در عالم رؤيا حضرت بقيّةالله7 را خواب ديدند. علی ما نُقل حضرت فرمودند برويد به اين سيّد بگوييد «سيّد! اين قدر دلم را كباب نكن كه از شنيدن ناراحتی اين شيعه ناراحت مي‌شوم. ليس الأمر بيدی. كار به دست من نيست. كار به دست خداست. فرج مرا از خدا بخواهيد. ظهور مرا از خدا بخواهيد تا بيايم و اين رنج‌ها را دور كنم.» غرضم در اين كلمه بود. فرمود به سيّد بگوييد چرا اين‌قدر دل مرا مي‌سوزانی؟ گرفتاری شيعه‌ام را به گوشم مي‌رسانی، دلم كباب مي‌شود. اين‌قدر آقا در غيبت رنج مي‌برد! و اين رنج برای خود او گنجی است. اين رنج، مفتاح كمالی است برای آن بزرگوار. خدايا! به ذات مقدّست او را به زودی زود ظاهر و آشكار فرما.

امروز امير در ميخانه تويی تو مرغ دل ما را كه به كس رام نگردد ويرانه بود هر دو جهان نزد خردمند

فریادرس ناله مستانه تویی تو آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو گنجی که نهان‌است به ویرانه توئی‌تو

آخ! دیشب خانه علی7 تاریك بود. دیشب این دخترها سر به زانوی غم گذاشتند. خدا هیچ خانه‌ای را بی‌پناه نکند، بی‌صاحب نکند. نمي‌دانم دیشب بچّه‌های علی7 چه حالی داشتند. چشمشان به آن بستر مي‌افتاده. بستر خون‌آلود. یادشان از ریش پرخون پدر مي‌آمده. آنچه نقل کرده‌اند برای ما و در کتب سِیَر نوشته‌اند دیشب امّ‌کلثوم3 -دختر بزرگ علی7- روضه مي‌خوانده. از فاطمه زهرا3 چهار بچّه دارد. اینها یادگار بی‌بی فاطمه زهرا3 هستند. اینها محترمند. اینها نسبت بزرگی به سایر بچّه‌ها دارند. بزرگِ پسرها امام حسن7 است. بزرگ دخترها امّ‌کلثوم3 است. این خواهرهای دیگر پشت سر ببی امّ‌کلثوم3 می‌نشینند. از دیشب روضه مي‌خواند. من هم همان روضه را بخوانم، شما بلند بلند گریه کنید.

أَلا يَا عَيْنُ وَيْحَكِ أَسْعِدِينَا

أَلا فَابْكِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَا

ای چشم بیا گریه کن. ای چشم! بیا بر امّ‌کلثوم3 جود و کرم کن، بیا برای بابای من علی، اشك بریز.

فَلا وَ اللَّهِ لا أَنْسَى عَلِيّاً

وَ حُسْنَ صَلاتِهِ فِي الرَّاكِعِينَا

هیچ وقت فراموش نمي‌کنم پدرم به نماز مي‌ایستاد، رکوعش را طولانی مي‌کرد. به یاد آن نمازهای پدر ای چشم گریه کن. ای دل بسوز. تا اسم نماز را مي‌برد و نمازهای شبانه، بچّه‌ها غوغا مي‌کردند.

أَلا أَبْلِغْ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ

فَلا قَرَّتْ عُيُونُ الشَّامِتِينَا

ای باد به شام نزد معاویه برو. خبر مرگ علی7 را به او برسان. بگو چشم دشمنان روشن نباشد. معاویه! علی7 از دنیا رفت.

این دختر برای پدر روضه مي‌خواند. آن دختر هم کنار بدن پدر صدا مي‌زد «أبتا أُنْظُر إلی رُؤُسِنَا الْمَكْشُوفَةِ وَ اِلی عَمَّتِيَ الْمَضْرُوبَةِ» پدر برخیز ببین عمّه‌ام را تازیانه مي‌زنند...

[1] . الملک: 30

[2] . الكافی، ج 2، ص 606

[3] . مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج 1، ص 222

[4] . تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج 1، ص 69

[5] . یوسف: 101

[6] . الأنعام: 112

[7] . دنیا خانهای است پوشیده از بلاها، به حیله و نیرنگ شناخته شده، نه حالات آن پایدار، و نه مردم آن از سلامت برخوردارند، دارای تحوّلات گوناگون، و دورانهای رنگارنگ، زندگی در آن نکوهیده، و امنیّت در آن نابود است. اهل دنیا همواره هدف تیرهای بلا هستند که با تیرهایش آنها را مىکوبید، و با مرگ آنها را نابود مىکند. (نهج البلاغه)

[8] . الحجر: 46